پیشخوان

نظری بر خاطرات زنده‌یاد حجت‌الاسلام علی‌اکبر مهدوی خراسانی

بازخوانی یک مجاهدت تبلیغی و انقلابی

■ محمدرضا کائینی

بی‌شک روحانیت و به ویژه طیف خطبای آن در وقایع مهم تاریخ معاصر ایران، نقشی شاخص و تعیین‌کننده داشته‌اند. این نقش در نهضت‌های تنباکو، مشروطیت و ملی شدن نفت بروز فراوانی دارد. با این همه نقش خطبای روحانی در انقلاب اسلامی ایران و مبارزات ۱۵ ساله منتهی بدان، از برجستگی افزون‌تری برخوردار است و جا دارد به شکلی ویژه مورد توجه قرار گیرد. اثری که هم اینک به شما معرفی می‌شود، خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر مهدوی خراسانی از روحانیون و اهل منبر فعال در فرآیند نهضت اسلامی است که توسط مهدی قیصری تدوین یافته و مرکز اسناد انقلاب اسلامی آن را منتشر ساخته است. ناشر در دیباچه خویش بر این اثر، در باب اهمیت اینگونه خاطرات در پروسه تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی چنین آورده است: «یکی از منابع و مآخذ مورد استفاده در تدوین تاریخ، خاطره‌های اشخاص است. هر شخصی دارای تجربه فردی است که می‌تواند آن را در قالب خاطره روایت کند و به نوشتار درآورد. خاطره، وقایع گذشته است که شخص آن را دیده یا شنیده و بخشی از محفوظات ذهن است که چون از برجستگی و ویژگی خاصی برخوردار بوده، شایستگی ثبت و ماندگاری در ذهن را یافته است. خاطره حوادث، رویدادها و حتی سیر عادی زندگی روزمره است که با گذشت زمان، در قسمتی از ذهن جای گرفته و ماندگار شده است و بنا به نیاز شخص قابل یادآوری است. با وجود گذشت زمان طولانی از تاریخ وقایع، بخشی از وقایع که نقش مهمی در زندگی افراد داشته‌اند همواره در ذهن زنده‌اند، گرچه شرح دقیق و کامل آن و میزان یادآوری و ذکر جزئیات در افراد مختلف متفاوت است. برخی خاطره‌نویسی را در معنای عام آن نه تنها یادآوری و نگارش دیده‌ها، بلکه شنیده‌ها هم دانسته‌اند که در آن علاوه بر زمان و مکان وقوع خاطره، به ارزیابی چگونگی وقوع آن نیز می‌پردازد. باید توجه داشت به خاطرات با دیده احتیاط نگاه کرد و اصول و معیارهای نقد تاریخی را در استفاده از آنها به کار بست تا از قابل اعتماد

زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر مهدوی خراسانی

بودن آنها مطمئن شد. از پایان قرن هفدهم میلادی، خاطرات شخصی گروه‌های متعدد اجتماعی به عنوان نمونه داده‌های تاریخی مورد توجه محققان قرار گرفت. در فرهنگ ایرانی-اسلامی، از قرون میانه، سفرنامه‌نویسی به عنوان شکلی از خاطره‌نگاری مرسوم بوده و نمونه‌های بارزی از آن در ادوار گوناگون تاریخی می‌توان برشمرد. در تاریخ معاصر ایران، با توجه به تحولات مهم، نهضت‌ها و قیام‌های مردمی علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی به خصوص انقلاب اسلامی که این تلاش‌ها را به ثمر رساند، ثبت وقایع از زبان شاهدان عینی رویدادها حائز اهمیت است. مرکز اسناد انقلاب اسلامی با توجه به این ضرورت، بخشی از فعالیت‌های خود را به ضبط، تدوین و انتشار خاطرات شخصیت‌های دخیل در وقایع انقلاب اسلامی اختصاص داده است تا منابع دست اول در اختیار پژوهشگران تاریخ معاصر ایران و تاریخ انقلاب اسلامی قرار گیرد. انقلاب اسلامی همانگونه که محصول فعالیت‌های گسترده گروه‌ها و اقشار مختلف جامعه بوده است، باید از زبان افرادی متفاوت و متعدد نیز بازگو شود تا علاوه بر دسترسی جامع‌تری به جزئیات وقایع، چگونگی و زوایای گوناگون وقایع نیز پدیدار شوند. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ علی‌اکبر مهدوی خراسانی که در این راستا منتشر می‌شود، اطلاعات سودمندی از سال‌های مبارزه روحانیت و دیگر اقشار جامعه با رژیم پهلوی دارد. مهدوی خراسانی طلبه جوانی بود که ابتدا تحت تأثیر مبارزات و فعالیت‌های فدائیان اسلام با مبارزه آشنا گردید و در آغاز دهه ۱۳۴۰ متأثر از فضای انقلابی که حضرت امام ایجاد کرده بودند، از طریق منبر و وعظ و خطابه به یاران امام پیوست و به گسترش و فراگیر نمودن پیام انقلابی نهضت امام پرداخت. منبرهای آتشین و انقلابی ایشان در تهران موجب شد تا تحت تعقیب ساواک قرار گیرد و چند بار ممنوع‌المنبر، ممنوع‌الخروج و زندانی شود.»

محمدرضا پهلوی و حاضران در جشن‌های موسوم به ۲۵۰۰ ساله در حال مشاهده رژه مربوط به این مراسم

نظری بر علل و زمینه‌های تأکید بر باستان‌گرایی افراطی در دوران پهلوی‌ها

دست‌یازی به «کوروش» در فقدان مشروعیت سیاسی

■ احمدرضا صدری

مقالی که پیش‌رو دارید، با اتکا به پاره‌ای از شواهد و تحلیل‌ها، درصدد پاسخگویی بدین پرسش است که: رضاخان و فرزندش، از چه روی سعی داشتند تا مفهوم باستان‌گرایی ایرانی را بازپروری کنند و آن را مبنای برنامه‌ریزی فرهنگی خویش قرار دهند؟ امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

■ نظری بر بانیان دور جدید تاریخ‌نگاری درباره کوروش هخامنشی

پیش از ورود به موضوع اصلی بحث، مناسب است در باب هویت مفسران جدید دوران پادشاهی هخامنشی، به ویژه تحلیلگران حکمرانی فردی به نام کوروش، اطلاعاتی به دست آوریم. قاسم تبریزی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، درباره تاریخچه پادشاهی کوروش و بازپروردگان نوین آن تحلیلی به شرح ذیل دارد: «بی‌تردید بانی این دوره جدید از تاریخ‌نگاری درباره کوروش، غرب است. مجموعه آثار چاپ‌شده در این موضوع را که دنبال کنید، این مسئله را متوجه می‌شوید. فقط یک کتاب است که یکی از نویسندگان هندی مسلمان به نام ابوالکلام آزاد در نشان دادن نسبت کوروش با متون دینی ما نوشته است. پدر ابوالکلام، هندی و مادرش اهل مدینه است. این کتاب بعدها به فارسی ترجمه شد (ترجمه باستانی پاریزی، انتشارات کوروش). تنها کتابی که در داخل جهان اسلام درباره این موضوع نوشته شده همین است. مجموعاً در مورد کوروش، داریوش و هخامنشیان، انگلیسی‌ها زیاد کتاب می‌نویسند. این مسئله بسیار تأمل‌برانگیز است و باید درباره زمینه‌ها و پیامدهای آن، دقت فراوان مبذول کرد. خدا رحمت کند شهید آیت‌الله مرتضی مطهری را که به مسئله الواح، دستنوشته‌ها و خشت‌نوشته‌ها اشاره می‌کنند و حتی در مورد اوستا می‌نویسند خود زرتشتیان می‌گویند: این اوستا یک چهارم اوستاست! البته گفته‌اند: ما روی سی‌پوست گاو بزرگ، اوستا را داشته‌ایم که فقط ۱۲ عدد از آنها باقی ماند و بقیه در حمله اسکندر از بین رفت. بخش‌هایی را که از بین رفته کسانی مثل پورداوود تحلیل غیرمستند کرده‌اند. برای نمونه وقتی زندگی و شخصیت ابراهیم پورداوود را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم در دوره مشروطه، او در کنار تقی‌زاده است، بعد به آلمان می‌رود و با محمد قزوینی و جمال‌زاده روزنامه کاوه را منتشر می‌کند. دو شعار اساسی کاوه، ایران باستان و تجددخواهی است. در نقد کاوه هم دو نامه خوب هم داریم: یکی از عباس اقبال آشتیانی است که می‌نویسد: شما با ایران باستان، تاریخ و فرهنگ ۱۳ قرن اخیر ایران را می‌خواهید چکار کنید؟ آیا می‌خواهید این ۱۳ قرن را نادیده بگیرید؟... مقاله‌ای هم علیه تقی‌زاده دارد. نامه دیگر متعلق است به اقبال لاهوری که در آن می‌نویسد: این کمیته برلین که دارد روزنامه کاوه را منتشر می‌کند نهایتاً با این همه فلسفه و عرفان و تمدن اسلامی در ایران چه مواجهه صریحی خواهد داشت؟ این چه شیوه‌ای است که اینها در پیش گرفته‌اند؟... کمیته برلین مربوط به جنگ جهانی اول و در آلمان است که یکی از اعضای آن پورداوود است. او مدتی از طرف تقی‌زاده در کرمانشاه روزنامه‌ای را منتشر می‌کند؛ بعد به بغداد می‌رود و کارش را آنجا ادامه می‌دهد و نهایتاً به کمیته برلین می‌رود؛ بعداً مأموریت می‌یابد به هندوستان برود و آنجا به عنوان یک محقق ایران باستان و یک اوستاشناس شروع به تحقیق کند. بعدها به انگلستان می‌رود و تخصص می‌گیرد و در سال ۱۳۱۴ به ایران بازمی‌گردد و کرسی ایران باستان را می‌گذارد. بعد او احسان یارشاطر ـ که پدرش از یهودیان همدان بود و بهایی شد و خودش هم عضو تشکیلات فراماسونری شد ـ به انگلستان می‌رود و این دوره را می‌گذراند و به ایران برمی‌گردد و کرسی پورداوود را ادامه می‌دهد؛ یعنی عمده کسانی که کرسی‌های ایران باستان، اوستا و امثال این مقولات را به عهده می‌گیرند تخصص خود را از انگلستان گرفته‌اند. به تاریخ‌نگاران ما هم که نگاه کنید، همین‌طور هستند. تاریخ‌نگارانی که در این دوره تاریخ ایران را می‌نویسند پرویز ناتل خانلری، تقی‌زاده ـ که هم انگلیسی است و هم فراماسون و در تحریف تاریخ، از مشروطه تا دهه ۱۳۴۰ قلم می‌زند - و امثال او هستند. نمونه دیگر ملک‌زاده، پسر ملک‌المتکلمین از اعضای تشکیلات بابی ـ ازلی است. چهره دیگر کسروی است که منهای دین‌سازی و ادعای پیغمبری، با نگاه ناسیونالیستی علیه اسلام و تشیع می‌نویسد؛ مثلاً وقتی می‌خواهد شیخ فضل‌الله نوری را نقد کند او را مورد تمسخر قرار می‌دهد و می‌گوید: در انقلاب مشروطه، شیخ فضل‌الله می‌خواهد قرآن را تبدیل به قانون و با آن بر کشور حکومت کند! این طرز نگاه و داوری اوست! ولی‌الله نصر هم که عضو تشکیلات بیداری و فراماسون بود، درباره تحصن شیخ در شهر ری، در مجلس شورای ملی می‌گوید: ما باید اینها را از زاویه حضرت عبدالعظیم(س) بیرون بکشیم و مجازات کنیم!... این آدم بعدها رئیس مدرسه علوم سیاسی می‌شود و در این مدرسه، تربیت سیاستمداران برای امور خارجه و حکومت انجام می‌شود. او در این مدرسه به دانشجویان می‌گوید: اگر می‌خواهید ما و انگلستان را درست بشناسید، باید بدانید انگلستان مثل استخری است با دیواره‌های سیمانی محکم که آب در آن می‌ماند و ما آن خزه‌های روی دیواره‌ها هستیم. اگر دیواره نباشد ما هم نیستیم!... ای کاش ما عبرت می‌گرفتیم و اینطور کادرسازی می‌کردیم.»

■ تکیه بر تخت جمشید برای مشروعیت‌سازی!

سمت و سوی تلاش فرهنگی دوران سلطنت پهلوی‌ها اشاره به دوران ایران باستان و پیوند زدن این رژیم کودتایی، بدان است. به واقع رضاخان و فرزندش بر آن بودند تا فقدان مشروعیت دینی و مردمی خویش را به بخش‌هایی از تاریخ گره بزنند که در باره آن اما و اگرهای فراوانی وجود دارد! زهرا سعیدی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این‌باره می‌نویسد: «محمدرضا پهلوی درصدد بود با رجوع به گذشته تاریخی و احیای برخی نمادهای آن همچون جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و سایر وجوه آن، قدرت و عظمت خود را به جهانیان نشان دهد. شاه خواهان کسب وجهه بین‌المللی برای خود، تحکیم مشروعیت سلسله پهلوی که در سال ۱۹۲۵ (۱۳۰۴) به وسیله پدرش بنیانگذاری شده بود و جلب توجه مجدد جامعه بین‌المللی به ایران بود. او به اقتضای شخصیت خود می‌خواست این هدف‌ها را نه با توسل مستقیم به مردم ایران، بلکه با توسل به رهبران دول خارجی به دست آورد. شاه درباره جشن برگزارشده در تخت جمشید می‌گوید: این بزرگ‌ترین اجتماع رهبران دولت‌ها در تاریخ است. ازاین‌رو رهبران بسیاری از ملل و شخصیت‌های تراز اول جهان به این جشن دعوت شدند تا از نزدیک شاهد قدرت و عظمت ظاهری شاه باشند. البته شاه در این کار توفیقی نیافت، زیرا هیچ یک از سران کشورهای درجه اول جهان- پرزیدنت نیکسون، ملکه انگلستان، امپراتور ژاپن، رؤسای جمهوری فرانسه و آلمان و ایتالیا - و حتی بسیاری از کشورهای درجه دوم در آن شرکت نکردند و به فرستادن نمایندگانی اکتفا کردند. شاه به احساس قدرت‌طلبی و نمایش آن نیاز داشت، زیرا از درون با احساس حقارت بزرگی مواجه بود. او تلاش می‌کرد خود را در زمره شخصیت‌های جاودانی تاریخ ایران بداند؛ از این‌رو می‌کوشید هر پیشرفتی را به حساب خود بگذارد و اگر زیردستانش هم در کوچک‌ترین کاری موفق می‌شدند شاه این موفقیت را نتیجه افکار داهیانه خودش می‌دانست. شاه می‌دانست مردم ایران و حتی بسیاری از جهانیان او را وابسته و وامدار امریکا و غرب می‌دانند، بنابراین برای غلبه بر این حس، اقداماتی که رنگ و بوی قدرت‌طلبی داشت به‌زعم شاه می‌توانست تا حدودی مؤثر باشد. از سویی اقدامات شاه در بازگشت به گذشته، با فرهنگ غربی و ضداسلامی نیز همپوشانی داشت. در دوره پهلوی، از نظر سیاسی و فرهنگی چندین گروه فکری متفاوت وجود داشت. در بین گروه‌های عمده‌ای که هر یک به جریان یا اعتقادات دینی خاصی گرایش داشتند، عده قلیلی از روشنفکران راه چاره را بازگشت به ارزش‌های گذشته ـ اسلامی یا پیش از اسلام ـ می‌دانستند که تمایل به گذشته پیش از اسلام با عقاید ضد عربی همراه بود. البته شاه و دربار عامل مهمی در پیدایش چنین تفکری بودند؛ در واقع حکومت پهلوی از ابتدا در مخالفت شدید با مبانی اسلامی، اخلاقی و فرهنگ غنی مردم ایران شکل گرفت و حامی سیاست‌های فرهنگی غرب بود. محمدرضا پهلوی در همان سال‌های تحصیلش در سوئیس عمیقاً در جو غربی غوطه‌ور شده و همین موضوع به دیدگاه‌ها و جاه‌طلبی‌های او رنگ دیگری داده بود. او اسلام سنتی را تحقیر می‌کرد و این را نشان می‌داد. ازاین‌رو او درصدد بود با پل زدن به دوران گذشته تاریخی و برگزاری مراسم‌های پر زرق و برق و مظاهر خاص آن، شعائر مذهبی را کمرنگ نماید و آن را مبدأ تاریخی برای مردم جلوه دهد، زیرا به‌زعم او تأکید بر دوره هخامنشی و شخص کوروش می‌توانست میان تاریخ ایران و تاریخ اسلام تمایز ایجاد نماید. شاه بارها و به بهانه‌های مختلف خود را وارث کوروش دانسته بود؛ تفکری که به خوبی متضمن الگو قرار دادن فرهنگ آن دوره به جای سایر فرهنگ‌ها از جمله اسلام بود. احتمالاً او تصور می‌کرد تأکید بر باستان‌گرایی ـ بیش از اسلام ـ باعث نزدیکی به فرهنگ غرب می‌شود، چراکه ایران در ذهن شاه بخشی از تمدن غرب به‌شمار می‌آمد که در نتیجه یک تغییر جغرافیایی، از همتایان خود جدا شده بود. به نظر وی ایرانی‌ها نه از نژاد سامی بلکه از نژاد آریایی هستند و ذوق و استعداد آنها زیر پرده‌ای از سلطه مادی و معنوی اعراب، یعنی اسلام که در ۱۳۰۰ سال قبل در این کشور گسترده شد، رو به خاموشی گراییده است. بال و پر دادن به این اندیشه با اقدامات پرخرج در حالی انجام می‌شد که بخش‌های مهمی از مردم در فقر اقتصادی به‌سر می‌بردند و تنها نظاره‌گر شکوه و عظمتی بودند که برای جلب نظر غرب برگزار می‌شد و سهم عمده آن نیز نصیب درباریان می‌گردید.»

■ جشنی پرهزینه که گرهی از کار شاه نگشود!

در بخش‌های پیشین اشارت رفت، پهلوی اول و دوم برای مشروعیت‌سازی برای حاکمیت خویش به تاریخ ایران باستان دست یازیده بودند. اوج این رویکرد ابزاری را می‌توان در برگزاری جشن‌های موسوم به ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران دید. امری که از قضا نه تنها مشروعیتی برای شاه ایجاد نکرد، بلکه نارضایتی‌های فراوان اجتماعی و اقتصادی آفرید. محمد اسماعیل شیخانی پژوهشگر تاریخ ایران ماجرا را اینگونه تحلیل کرده است: «جشن‌های شاهنشاهی بهترین نمونه از بیگانگی دولت و ملت یا شهروندان و پادشاه در ایران بود. حکومت پهلوی شناخت صحیحی از مردمش نداشت و مردم نیز حکومت را از آن خود نمی‌دانستند و برگزاری جشن‌های شاهنشاهی یا جشن هنر شیراز بر میزان شکاف میان مردم و سرمداران حکومت پهلوی می‌افزود. محمدرضا پهلوی به دنبال این بود که مشروعیت بین‌المللی خود را افزایش دهد. گرایش به باستان‌گرایی، نمایش نمادهای ظاهری قدرت، مخالفت و عناد با اسلام و ضرورت نمایش دادن آن و القای فرهنگ غربی به جای فرهنگ اسلامی از جمله اهداف مهمی بود که محمدرضا در برگزاری این جشن‌ها به دنبال تحقق آنها بود. شاه با اقداماتی مانند برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ساله به دنبال این بود که میان سلطنت خود و پادشاهان ایران باستان جنبه وراثت مشروع دهد، ارزش‌های آریایی را احیا کند و تمام اینها را در قالب نمایشگاهی در معرض جهانیان قرار دهد و به آنها نشان دهد تنها اوست که می‌تواند اقتدار ایران را احیا کند، البته گویا در این مسیر نیز چندان موفق نبود، زیرا در بحبوحه انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، هیچ کدام از این قدرت‌ها که مدتی قبل از اقتدار پوشالی شاه دیدن کرده بودند به کمکش نیامدند و بعدها نیز او را در کشور خود نپذیرفتند. شجاع‌الدین شفا که سمت مشاور فرهنگی دربار شاهنشاهی را برعهده داشت، برای نخستین‌بار در سال ۱۳۳۷ پیشنهاد برگزاری جشن‌های شاهنشاهی را مطرح و در همان زمان طرح تشکیل کمیته‌های خارجی برای شرکت ممالک مختلف جهان در این جشن‌ها تحت سرپرستی عالیه رؤسای کشورها و با شرکت بزرگ‌ترین شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی را تنظیم و اجرا کرد؛ هرچند این جشن‌ها آن زمان اجرایی نشد و به تعویق افتاد، اما اثر خود را برجای گذاشت. بعدها اسدالله علم در مقام نخست‌وزیر به دنبال توسعه جهانگردی در ایران به سوی اسرائیلی‌ها دست دراز کرد و آنها نیز بلافاصله اینگونه تشخیص دادند که باید رویدادی گسترده (مانند آنچه جشن‌های شاهنشاهی به تصویر گذاشت) در ایران تشکیل شود تا در خاطره‌ها باقی بماند. جالب آن است که رئیس اتحادیه توریستی اسرائیل نیز بعدها اعتراف کرد تصور نمی‌کرد اسراف فراوان جشن‌های شاهنشاهی همان الگویی بوده باشد که وی ارائه کرده بود. فارغ از تناقض‌هایی که برگزاری جشنی اینچنینی برای حکومت پهلوی داشت، وضعیت مردم ایران نیز متناقض‌نمای دیگری بود که باید آن را در آینه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله ببینیم، درحالی‌که مردم ایران در فقر و فلاکت به‌سر می‌بردند، برگزاری جشن‌های پاسارگاد با هزینه‌های سرسام‌آور بیشتر و بیشتر تناقض را در مدرنیته شاهنشاهی به نمایش می‌گذاشت. شاه اصلاً و ابداً معتقد نبود رژیمی که او پایه گذاشته است رژیمی تحمیلی است و به همین دلیل هرگونه هزینه‌ای را نه تنها جایز می‌دانست، بلکه معتقد بود مردم ایران نیز خواستار کسب وجهه بین‌المللی و نمایش آن در سطح جهان هستند. ویلیام شوکراس در کتاب معروف خود با عنوان «آخرین سفر شاه» درباره مخارج جشن‌های شاهنشاهی قضاوت جالبی کرده است: محمدرضا ضیافتی ترتیب داد و از تمام رهبران جهان دعوت کرد. البته همه نیامدند... همه چیز جشن را هم از پاریس آورده بودند. در دشت خاکی خشک و مرتفع تخت جمشید، اردوگاهی مرکب از خیمه‌های گرانبها به وسیله ژانسن، دکوراتور فرانسوی، برپا شده بود... الیزابت آردن یک نوع کرم صورت تولید کرد که نام آن را فرح گذاشت تا در جعبه‌های مخصوص به مهمانان هدیه شود. غذاهای ضیافت تخت جمشید را رستوران ماکسیم تهیه می‌کرد. رئیس ماکسیم به این مناسبت یک بشقاب جدید و بسیار عالی محتوی خاویار و تخم بلدرچین آب‌پز اختراع کرد. صورت غذای ضیافت شام اصلی با مرکب سیاه روی صفحات پوست آهو نقش شده و با یک ریسمان تابیده طلایی به صورت یک کتاب کوچک با جلد ابریشمی آبی و طلایی صحافی شده بود... این مخارج سرسام‌آور اصلاً و ابداً تخیلی نبودند و تمامی اسناد و مدارک و حتی اسنادی که ساواک در این زمینه تهیه کرده است کاملاً بر آن صحه می‌گذارد و آن را تأیید می‌کند. طنز تاریخی دیگر درباره این جشن‌ها که به نام ایران و از سوی ایران برگزار می‌شد، نبود غذای ایرانی در صورت غذاهای آن بود. جالب آن است که بعدها و مدتی پس از برگزاری این جشن‌ها نشستی مطبوعاتی با محوریت هزینه‌های این جشن برگزار شد و شاه نیز تمام‌قد از هزینه‌های صرف‌شده در این جشن دفاع کرد و گفت چه ایرادی دارد که ملتی برای غرور خود هزینه کند؟ شاه معتقد بود ایران با حداقل هزینه‌ها و به قیمت چند مهمانی این معروفیت جهانی را پیدا کرده است. او همچنین معتقد بود هزینه‌های یادشده صرف ساختارهای توریسم ایران شده و پایدار است.»

بی‌نتیجه بودن جشن‌های ۲۵۰۰ ساله اما صرفاً به نارضایتی و بالا گرفتن انتقادات تاریخی منحصر نماند، بلکه مطبوعات خارجی نیز در مذمت آن فراوان نگاشتند. محمد اسماعیل شیخانی در این باره نیز آورده است: «بازتاب‌های منفی به جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی صرفاً به نیامدن سران درجه اول دول غربی و اروپایی در این جشن‌ها محدود نشد، بلکه مطبوعات همین کشورها شروع به انتقاد از هزینه‌کردهای بالای شاهنشاه در این مراسم کردند و آن را با وضعیت داخلی ایران و شاخص‌های اقتصادی و معیشتی مردم ایران در تناقض می‌دیدند. برای مثال پس از پایان جشن‌های شاهنشاهی گروهی از خبرنگاران که به بهانه این جشن‌ها به ایران سفر کرده بودند، از مناطق جنوب تهران و زاغه‌های اطراف آن نیز بازدید کردند و فیلم‌های آن را به کشور خود بردند. اغلب آنها معتقد بودند هزینه‌های صورت گرفته برای این جشن‌ها غیرضروری و مضر به حال ملت ایران است. روزنامه اسپوار فرانسه نیز قلم به انتقاد از این جشن‌ها و هزینه‌های گزاف آن گشوده و معتقد بود متأثر از هزینه‌های بالا و سرسام‌آور صورت گرفته در این جشن‌ها دامنه خشونت و سرخوردگی در میان مردم ایران افزایش پیدا کرده است. جرج بال از شخصیت‌های معروف امریکایی نیز جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را از قلم انتقاد خود بی‌بهره نگذاشت و عنوان کرد: چیزی که در مورد این جشن‌ها ما را ناراحت می‌کرد این بود که هیچ نشانی از سنن اسلامی در آن دیده نمی‌شد... شاه ایران نیز اما در مصاحبه با روزنامه لوموند از تمامی افرادی که جشن‌های شاهنشاهی را مورد انتقاد قرار داده بودند، انتقاد متقابل کرد و در این مصاحبه حتی پمپیدو و ژان پل سارتر را نیز بی‌نصیب نگذاشت. اشپیگل در آلمان نیز با چاپ مقالات و عکس‌هایی از این جشن‌ها آنها را برای نظام شاهنشاهی مضر معرفی کرد.»

شاه با اقداماتی مانند برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله به دنبال آن بود که میان سلطنت خود و پادشاهان ایران باستان، رابطه وراثت مشروع ایجاد کند و آن را در قالب نمایشگاهی در معرض جهانیان قرار دهد. البته او در این مسیر چندان موفق نبود، زیرا در بحبوحه انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ هیچ کدام از این قدرت‌ها که مدتی قبل از اقتدار پوشالی شاه دیدن کرده بودند، به کمکش نیامدند و بعدها نیز او را در کشور خود نپذیرفتند!

پس از پایان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، گروهی از خبرنگاران خارجی که به بهانه این جشن‌ها به ایران سفر کرده بودند، از مناطق جنوب تهران و زاغه‌های اطراف آن نیز بازدید کرده و فیلم‌های آن را به کشور خود بردند. اغلب آنها معتقد بودند هزینه‌های صورت گرفته برای این جشن‌ها غیرضروری و مضر به حال ملت ایران است

نمونه‌ای از چادرهای گرانبهایی که به وسیله ژانسن دکوراتور فرانسوی در تخت جمشید برپا شده بود